

ولادیمیر ایلیچ لنین

جنگ پارتیزانی

مساله عملیات پارتیزانی در حزب ما و در میان توده های کارگری ، جلب توجه بسیار نموده است. ما بارها به این مسئله اشاره کرده ایم و اکنون، همچنان که قبلا قول داده بودیم، جمع بندی نظرات خود را در این زمینه ارائه می دهیم.

I

از ابتدا شروع کنیم، برای هر مارکسیست چه اصولی باید در سر لوحه بررسی اشکال مبارزه قرار گیرند؟ اولاً تفاوت مارکسیسم با سایر انواع ابتدائی سوسیالیسم این است که مارکسیسم هیچگاه جنبش را به یک شکل مشخص مبارزه محدود نمی کند. مارکسیسم به اشکال مختلف مبارزه معتقد است، نه بدین معنی که آن ها را کشف می کند، بلکه تنها اشکال مبارزه طبقات انقلابی را که در حین حرکت جنبش بطور خود بخودی بوجود آمده اند، بصورت عام جمع بندی می کند، آن ها را متشکل می سازد و به آن ها آگاهی می بخشد. مارکسیسم تمام فرمول های انتزاعی و نسخه های مکتبی را قاطعانه رد می کند و خواهان توجه کامل به واقعیت مبارزات توده ای است، مبارزاتی که همگام با رشد جنبش و رشد آگاهی توده ها و تشدید بحران های اقتصادی و سیاسی، شیوه های جدید و گوناگون دفاع و حمله را بدنال می آورد. از این رو مارکسیسم هیچگاه شکلی از اشکال مبارزه را برای همیشه رد نمی کند. مارکسیسم به هیچ وجه خود را تنها به اشکالی از مبارزه که در یک لحظه معین ممکن بوده و به کار برده می شوند، محدود نمی کند، بلکه معتقد است که در صورت تغییر موقعیت اجتماعی ناگزیر اشکال قبلا ناشناخته و نوینی از مبارزه به وجود خواهد آمد. در این رابطه مارکسیسم در واقع از عمل توده ها می آموزد و فرسنگ ها از این ادعا دور است که بخواهد اشکال مبارزه ای را که علمای خانه نشین در مغز خود پرورانده اند ، به توده ها تحمیل کند. کائوتسکی ضمن بررسی اشکال مختلف انقلاب اجتماعی می گفت، بحران های آینده اشکال نوینی از مبارزه را بدنال خواهند آورد، که در شرایط کنونی نمی توان آن ها را پیش بینی کرد.

ثانیا مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هر گونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی، شرایط زندگی و غیره، اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده می شوند، و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پائین تر اهمیت قرار دارند، تغییر می یابند. هر کوششی در رد یا تایید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است.

این ها ، دو رهنمود اساسی تئوریک اند که باید در سر لوحه کار ما قرار گیرند. در تایید آن چه گفته شد، تاریخ مارکسیسم در اروپای غربی مثال های فراوانی دارد. سوسیال دموکراسی اروپا در حال حاضر پارلمانتاریسم و

جنبش سندیکاهاى کارگرى را به عنوان اشکال اصلى مبارزه پذیرفته است، در حالى که قبلا قیام را قبول داشت. در آینده نیز برخلاف نظریه بورژوازی لیبرال از قماش کادت هاى روسى و بساگلاووتسى (*۱) در صورت تغییر شرایط، آماده است این شکل مبارزه را تایید کند. در سال هاى هفتاد، سوسیال دموکراسى استفاده از اعتصاب عمومى را بعنوان داروى سلامت بخش تمام دردهاى اجتماعى، و بعنوان وسیله اى برای سرنگون ساختن بلادرنگ بورژوازی از راه غیر سیاسى رد کرد - ولى سوسیال دموکراسى، اعتصاب سیاسى توده اى را (بخصوص بعد از تجربیات روسیه در ۱۹۰۵) به عنوان یک وسیله مبارزه که تحت شرایط مشخص ضرورى است، كاملا مى پذیرد. سوسیال دموکراسى در سال هاى چهل قرن نوزدهم نبردهاى باریکادى خیابانى را پذیرفت، و آن را در اواخر قرن نوزدهم بر پایه شرایط مشخص رد کرد - سپس آمادگى كامل خود را برای تجدید نظر در این نظریه اعلام داشت، و بعد از تجربیات مسکو، که بنا بر گفته کائوتسکى تاکتیک نوین نبرد باریکادى را به وجود آورد، مبارزات باریکاد را اثر بخش تلقى نمود.

II

بعد از تعیین مبانى عام مارکسیسم، به بررسى انقلاب روسیه مى پردازیم. پروسه تاریخی اشکال مبارزه اى را که این انقلاب بوجود آورد، به خاطر بیاوریم.

در ابتدا اعتصابات اقتصادى کارگران (۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰)، سپس تظاهرات سیاسى کارگران و دانشجویان (۱۹۰۱ و ۱۹۰۲) شورش هاى دهقانى (۱۹۰۲) در رابطه با تظاهرات عمومى سیاسى در سراسر روسیه، آغاز اعتصابات سیاسى توده اى به اشکال گوناگون در آمیخته با تظاهرات (رستاو در ۱۹۰۲، اعتصاب در تابستان سال ۱۹۰۳، ۹ ژانویه ۱۹۰۵)، همراه با همه اعتصابات سیاسى، نبرد باریکادى در مناطق مختلف (اکتبر ۱۹۰۵)، جنگ توده اى باریکادى و قیام مسلحانه (دسامبر ۱۹۰۵)، مبارزه پارلمانى مسالمت آمیز (آوریل تا ژوئن ۱۹۰۶)، شورش هاى منطقه اى در ارتش و نیروى دریایى (ژوئن ۱۹۰۵ تا ژوئیه ۱۹۰۶)، قیام هاى منطقه اى دهقانى (پائیز ۱۹۰۵ تا پائیز ۱۹۰۶). این بود جریان مبارزات از نظر اشکال مبارزه تا پائیز ۱۹۰۶. شکل مبارزه "انتقامجویانه" اى که حکومت استبدادى با کمک آن در صدد پاسخگوئى برآمد، تشکیل دسته هاى باند هاى سیاه بود که با عملیات خانمان سوز "کیشینو" در بهار ۱۹۰۳ شروع شد و تا سرکوبى "سد لزر" در پائیز ۱۹۰۶ ادامه داشت. در تمام این مدت تشکیلات مربوط به قتل عام هاى باند هاى سیاه و حملات خونین علیه یهودى ها، دانشجویان، انقلابیون و کارگران آگاه دائما در حال توسعه و تکمیل بود. وحشیگرى ظالمانه دسته هاى باند سیاه به وحشیگرى اوباشان خریده شده اضافه گردید، ارتش برای سرکوبى و مجازات به دهات و شهرها اعزام شد و حتى از توپخانه استفاده کرد؛ آن ها روی ریل هاى راه آهن قطارهاى مجازات به حرکت در آمدند و غیره و غیره.

این زمینه عام تصویر کنونى مبارزه است. در این مقاله پدیده اى از این زمینه عام که بمثابة یک حرکت جداگانه بدون تردید در درجه دوم و مرتبه پائین اهمیت قرار دارد، برجسته مى شود و مورد بررسى قرار مى گیرد. این پدیده چیست، اشکال، علل و زمان پیدایش آن کدامست؟ میزان توسعه آن، اهمیت آن در حرکت عام انقلاب و رابطه اش با مبارزه طبقه کارگر که بوسیله سوسیال دموکراسى متشکل گردیده و رهبرى مى شود چیست؟

این ها مسائلى هستند که پس از طرح زمینه عام تصویر کنونى مبارزه، اکنون به بررسى آن ها مى پردازیم.

پدیده اى که در این جا مورد توجه ماست، مبارزه مسلحانه است. این مبارزه به وسیله افراد و یا گروه هاى کوچکی انجام مى گیرد که بخشى از آن ها عضو سازمانهاى انقلابى هستند و بخشى دیگر (که در بعضى از نواحى روسیه بخش اعظم را تشکیل مى دهند) به هیچ سازمان انقلابى اى بستگى ندارند.

مبارزات مسلحانه دو هدف مختلف را دنبال می کنند که باید آن ها را دقیقاً از هم تفکیک کرد. هدف این مبارزه اولاً قتل افراد، رؤسا و کارمندان پلیس و ارتش است و ثانیاً مصادره پول دولت و افراد. بخشی از پول های مصادره شده در اختیار حزب قرار می گیرد، بخشی بطور مشخص برای مسلح کردن و تدارک قیام مسلحانه مصرف می شود و بخشی دیگر برای تأمین زندگی کسانی که درگیر این فعالیت ها هستند، استفاده می شود. پول هایی که از طریق سلب مالکیت های کلان اولیه بدست آمده اند (بیش از ۲۰۰۰۰۰ روبل در قفقاز، ۵۷۵۰۰۰ روبل در مسکو) در درجه اول در اختیار احزاب انقلابی قرار گرفت و بخش کوچکی از آن بطور عمده و در مواردی بطور کامل جهت تأمین زندگی مصادره کنندگان اختصاص داده شد. بدون شک این شیوه مبارزه در حقیقت در سال ۱۹۰۶ یعنی بعد از قیام دسامبر رشد قابل توجهی نمود. تشدید بحران سیاسی تا سرحد مبارزه مسلحانه، و به خصوص تشدید فقر، گرسنگی و بیکاری در شهر و روستا، از جمله دلایلی است که در پیدایش این شیوه مبارزه نقش مهمی داشته است. تنها عناصر غیر طبقاتی جامعه، یعنی لومپن پرولتاریا یا گروه های آنارشستی بودند که این شکل مبارزه را بعنوان شکل عمده و حتی تنها شکل مبارزه اجتماعی دنبال کردند. حکومت نظامی، ایجاد واحدهای جدید ارتشی، تشکیل باند های سیاه (سدلت ها) و دادگاه های صحرائی، اشکال مبارزه "انتقامجویانه" حکومت استبدادی برای پاسخگویی به مبارزات مسلحانه بودند.

III

ارزیابی متداول از مبارزه ای که در این جا مورد بررسی قرار دارد به جمع بندی زیر می رسد:

این آنارشیسیم است، بلانکیسم است، بازگشت به تروریسم است. این عملیات از طرف افرادی دنبال می شود که از توده جدا هستند، این عملیات تاثیر بد در روحیه کارگران دارد، پشتیبانی وسیع مردم را از آن ها سلب می کند، تشکیلات جنبش را بهم می زند و به انقلاب ضرر می رساند. در میان حوادثی که هر روز روزنامه ها خبر می دهند می توان به سادگی مثال های کافی که ظاهراً مؤید این ارزیابی است پیدا نمود. ولی آیا این مثال ها مستدل هستند؟ برای بررسی، سرزمین لیتوانی را انتخاب می کنیم، سرزمینی که در آن مبارزه مسلحانه به طور نسبی از همه جا بیشتر توسعه یافته است. در آن جا مثلاً نشریه نویه ورنیا (در شماره ۹ و ۱۲ سپتامبر) علیه سوسیال دموکراسی لیتوانی شکوه سرائی می کند. حزب کارگری سوسیال دموکرات لیتوانی بخشی از حزب سوسیال دموکرات روسیه نشریه خود را به طور مرتب در ۳۰۰۰ نسخه منتشر می کند. در بخش رسمی این نشریه نام جاسوسانی که قتل آن ها وظیفه هر انسان شرافتمندی است، منتشر می شود. هر کس به پلیس کمک کند، بعنوان دشمن انقلاب معرفی می گردد و قتلش مجاز تشخیص داده می شود، و علاوه بر این دارائیش در معرض خطر قرار می گیرد. سوسیال دموکرات ها به مردم گوشزد می کنند که تنها در مقابل رسید مهر و امضاء شده به حزب پول پردازند. در آخرین تسویه حساب حزب، از ۴۸۰۰۰ روبل در آمد سالیانه ۵۶۰۰ روبل مربوط به بخش لیبیا است که از طریق مصادره برای خرید اسلحه به دست آمده است. طبیعتاً، نشریه "نویه ورنیا" از این "مقرارت انقلابی" و این "حکومت وحشت زار" شدیداً خشمگین می شود.

هیچ کس جرأت نمی کند به این عمل سوسیال دموکرات های لیتوانی نسبت آنارشیسیم، بلانکیسم و یا تروریسم بدهد. چرا؟ برای این که در این جا رابطه این شکل جدید مبارزه با قیامی که در ماه دسامبر به وقوع پیوست و مجدداً در حال تدارک است، کاملاً روشن است. اگر روسیه را در مجموع در نظر بگیریم، چنین رابطه ای با این که چندان محسوس نیست ولی وجود دارد. تردیدی نیست که مبارزات پارتیزانی به خصوص بعد از دسامبر توسعه یافته و نه تنها با تشدید بحران اقتصادی، بلکه همچنین با تشدید بحران سیاسی ارتباط دارد. تروریسم قدیم روسیه کار روشنفکران توطئه گر بود. اکنون مبارزه پارتیزانی به طور عمده از طرف کارگران عضو گروه های انقلابی و یا کارگران بدون شغل رهبری می شود.

در این رابطه افرادی که افکارشان در قالب های معینی محصور شده است، به سادگی به فکر بلانکیسم و آنارشیکسم می افتند، در حالی که هنگام قیام همان طور که در سرزمین لیتوانی با آن مواجه هستیم، نادرستی چنین مارک زدن های مبتذلی کاملاً آشکار است.

از نمونه لیتوانی می توان به روشنی درک کرد که بررسی جداگانه جنگ پارتیزانی بدون در نظر گرفتن رابطه آن با موقعیت جنبش - کاری که معمولاً انجام می گیرد - تا چه حد نادرست و غیر علمی و غیر تاریخی است. باید شرایط عینی مبارزه را در نظر گرفت و دانست که مراحل گذار میان قیام های بزرگ دارای چه مشخصاتی هستند. باید درک کرد که در این شرایط، کدامیک از اشکال مبارزه ضرورتاً به وجود می آیند. نمی توان و نباید با چند کلمه حفظ شده، مانند آنارشیکسم، تاراج و اوباشگری، کلماتی که ورد زبان کادت ها و کارکنان نشریه "نویه ورنیا" است، خود را راضی کرد.

گفته می شود عملیات پارتیزانی، تشکیلات کار ما را متلاشی می کند. ببینیم این حکم تا چه حد در شرایط بعد از دسامبر ۱۹۰۵ یعنی در دوره قتل عام های باندهای سیاه و حکومت نظامی صادق است. در چنین دوره ای چه چیز تشکیلات جنبش را بیش از همه متلاشی می کند. نبودن مقاومت و یا یک مبارزه پارتیزانی متشکل؟ مرکز روسیه را با مناطق مرزی غربی مقایسه کنیم. با لهستان و سرزمین لیتوانی، شکی نیست که مبارزات پارتیزانی در مناطق مرزی غرب روسیه به مراتب بیشتر رشد و تکامل یافته است و همچنین تردیدی نیست که در مجموع جنبش انقلابی و به طور مشخص جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه مرکزی از نواحی مرزی غرب کمتر تشکل یافته است. البته از این واقعیت کسی این نتیجه گیری را به ذهن خود راه نمی دهد که سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانی در اثر جنگ های پارتیزانی کمتر از جنبش سوسیال دموکرات کارگری در روسیه متشکل است. نخیر، تنها جمع بندی ای که از این واقعیت می تواند حاصل شود این است که جنگ پارتیزانی عامل پراکندگی جنبش سوسیال دموکرات طبقه کارگر در روسیه سال ۱۹۰۶ نیست.

در این رابطه اغلب به ویژگی های ملی اشاره می شود. این اشاره به روشنی ضعف استدلالات عامیانه را بر ملا می سازد. اگر ویژگی های ملی عمده هستند، دیگر مسئله بر سر آنارشیکسم، بلانکیسم یا تروریسم، و یا گناهان خاص و عام روسی نیست. بلکه مسئله دیگری در بین است. آقایان محترم، بهتر است به تجزیه و تحلیل عینی آن مسائل دیگر بپردازید! آن وقت مشاهده خواهید کرد که اختناق ملی یا تضاد آشتی ناپذیر ملی به خودی خود چیزی را تعیین نمی کند. زیرا این ها در مناطق غربی هم همواره وجود داشته اند. در حالی که جنگ پارتیزانی تازه در دوره مشخص تاریخی کنونی به وجود آمده است. اختناق ملی و تضاد آشتی ناپذیر ملی در بسیاری از نقاط موجود است، در حالی که جنگ پارتیزانی در تمام این نقاط وجود ندارد و گاهی نیز در مناطقی که اختناق ملی حاکم نیست، رشد می کند. بررسی مشخص این امر نشان خواهد داد که نه اختناق ملی، بلکه شرایط عینی جنبش در این مورد تعیین کننده است. جنگ پارتیزانی به عنوان شکل اجتناب ناپذیر مبارزه، زمانی صورت پیدا می کند که جنبش توده ای در آستانه قیام قرار دارد و فواصل کم یا زیادی بین "نبردهای عظیم" جنگ داخلی بوجود می آیند.

این جنگ پارتیزانی نیست که عامل تلاشی تشکیلات جنبش است، بلکه این ضعف حزب است که قادر به رهبری این عملیات نیست. بهمین دلیل دشنام های معمولی ما روس ها علیه عملیات پارتیزانی در رابطه با این واقعیت قرار دارد که در روسیه عملیات مخفی، تصادفی و تشکل نیافته پارتیزانی وجود دارد که واقعا تشکیلات حزب را بهم می زنند.

زمانی که ما نتوانیم درک کنیم کدام شرایط تاریخی جنگ پارتیزانی را بوجود آورده اند، قادر هم نخواهیم بود جوانب منفی آن را تصحیح نمائیم. ولی مبارزه بدون توجه به این مسائل ادامه دارد. علل اقتصادی و سیاسی،

این مبارزه را ایجاب می کنند. شکوه های ما در مقابل مبارزات پارتیزانی، در واقع شکوه هائی است که از ضعف حزب ما در رابطه با قیام ناشی می شوند.

آن چه در باره پراکندگی تشکیلات گفتیم، در مورد تضعیف جنبش نیز صادق است. این جنگ پارتیزانی نیست که باعث تضعیف جنبش می شود، بلکه این عدم تشکیلات، نداشتن سیستم در عملیات پارتیزانی و این واقعیت است که رهبری این عملیات در دست حزب نیست. بدون شک ما هرگز قادر نخواهیم بود از طریق محکوم کردن عملیات پارتیزانی و ناسزا گفتن به آن، گریبان خود را از این ضعف خلاص کنیم، زیرا این احکام و دشنام ها به هیچ وجه قادر نخواهند بود پدیده ای که به علل عمیق اقتصادی و سیاسی بوجود آمده است، را از بین ببرند. گفته خواهد شد: این که ما قادر نیستیم یک پدیده غیر عادی و تضعیف کننده جنبش را از بین ببریم، به هیچ وجه دلیل آن نخواهد بود که خود حزب به این عملیات غیر عادی دست بزند. چنین استدلالی کاملاً لیبرالیستی و بورژوائی است و نه مارکسیستی. زیرا یک مارکسیست نمی تواند بطور مطلق جنگ داخلی و یا جنگ پارتیزانی را که شکلی از جنگ داخلی است، غیر عادی بنامد و آن را باعث تضعیف جنبش بخواند. مارکسیسم از موضع مبارزات طبقاتی حرکت می کند و نه از موضع صلح اجتماعی. در مراحل مختلف بحران های عمیق سیاسی و اقتصادی، مبارزه طبقاتی به جنگ داخلی منجر می گردد، یعنی به مبارزه مسلحانه میان دو بخش از اهالی. در چنین مرحله، هر مارکسیستی موظف است از موضع جنگ داخلی حرکت کند. هر نوع محکوم کردن اخلاقی جنگ داخلی از نظر یک مارکسیست مردود است.

در دوران جنگ داخلی، عالی ترین شکل حزب پرولتاریا حزبی جنگجو است؛ و در این هیچ تردیدی نیست. ما قبول داریم که می توان از نقطه نظر جنگ طبقاتی سعی کرد عدم اثر بخشی این یا آن شکل مبارزه را در این یا آن لحظه معین ثابت نمود و برای آن نیز دلایل کافی آورد. به نظر ما انتقاد به اشکال مختلف جنگ داخلی از نقطه نظر چگونگی تاثیر عملیات نظامی کاملاً صحیح است و صریحاً تأکید می کنیم که در این مورد نظر فعالین سوسیال دموکرات منطقه مربوطه تعیین کننده است. ولی ما با تکیه بر اصول مارکسیسم با تحلیل هائی که به منظور فرار از بررسی شرایط عینی جنگ داخلی، شعارهای تو خالی و کهنه شده نظیر آنارشیزم، بلانکیسم و تروریسم را به خدمت می گیرند، و با کوششی که می خواهد از طریق تکیه به این یا آن شیوه نادرست عملیات پارتیزانی که در این یا آن لحظه از طرف این یا آن سازمان در حزب سوسیالیست لهستان اعمال شده است مترسکی علیه اصولا شرکت سوسیال دموکرات ها در جنگ پارتیزانی علم کند، شدیداً مخالفت می ورزیم.

باید با نظریه ای که معتقد است جنگ پارتیزانی موجب پراکندگی تشکیلاتی در جنبش می گردد، برخوردی انتقادی نمود. هر شکل جدیدی از مبارزه که با خطرات جدید و تلفات جدید بستگی دارد، ناگزیر تشکیلاتی را که دارای آمادگی کافی برای استفاده از این شکل نوین مبارزه نیست مختل می سازد. محافل تبلیغاتی کهنه حزب در اثر گذر به تبلیغات توده ای (آزیتاسیون) از هم پاشیده شدند. کمیته های ما بعداً در اثر گذر به کارهای تظاهراتی، متلاشی شدند، هر عمل مبارزاتی در هر جنگی، نطفه ای از بی تشکیلاتی در صفوف مبارزین، داخل می کند. ولی از این نمی توان نتیجه گرفت که دیگر نباید جنگ کرد. بلکه باید تنها این نتیجه را گرفت که باید جنگ کردن را آموخت و نه نتیجه ای دیگر.

وقتی من سوسیال دموکرات هائی را مشاهده می کنم که مغرور و از خود راضی اعلام می کنند: ما آنارشیزم نیستیم، راهزن نیستیم، دزد نیستیم، از این چیزها مبرا هستیم، جنگ پارتیزانی را رد می کنیم، از خود سؤال می کنم: آیا این افراد، واقعاً خودشان درک می کنند چه می گویند؟ در تمام کشور، درگیری های مسلحانه میان دولت "باند سیاه" و توده مردم جریان دارد. چنین پدیده ای، در مرحله کنونی انقلاب، اجتناب ناپذیر است. عکس العمل خود بخودی و غیر تشکیلاتی مردم در برخورد به این پدیده، اغلب در اشکال غیر مناسب و نامطلوب حملات و درگیری های مسلحانه بروز می کند.

برای من بخوبی قابل فهم است که ما به علت ضعف سازمانی و عدم آمادگی کامل در این یا آن منطقه از رهبری مبارزات خود به خودی اجتناب می ورزیم. برای من قابل فهم است که اتخاذ تصمیم در این باره باید به عهده مبارزین محلی باشد. نو سازی سازمانی که ضعیف است و آمادگی کافی ندارد، کار ساده ای نیست. ولی وقتی می بینیم تئوریسین ها و نویسندگان سوسیال دموکرات به هیچ وجه از این عدم آمادگی احساس نارضایتی نمی کنند، بلکه باغور کامل و خود خواهانه شعارهای تو خالی را که در جوانی در باره آنارشیسم، بلانکیسم و تروریسم از حفظ کرده اند، تکرار می کنند، آن وقت است که از این تحقیر انقلابی ترین دکتربین جهان، سخت می رنجم.

گفته می شود جنگ پارتیزانی، پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی را به دائم الخمرها و لومپن پرولتاریا نزدیک می کنند. این درست است. ولی نتیجه این واقعیت این ست که حزب پرولتاریا هیچگاه جنگ پارتیزانی را به عنوان تنها وسیله و یا مهمترین وسیله مبارزه نمی شناسد و این که این وسیله باید تحت الشعاع وسایل دیگر مبارزه قرار بگیرد، با عمده ترین آن ها هم آهنگ شده و از طریق نفوذ آگاهی بخش و متشکل کننده سوسیالیسم صیقل یابد. بدون توجه به این شرط آخر، قطعاً، همه شیوه های مبارزه در جامعه بورژوائی، پرولتاریا را به اقشار ماورا و یا مادون پرولتاریا نزدیک می کند و همه این شیوه ها در صورتی که دستخوش کوران حوادث خود بخودی قرار گیرند، گمراه کننده، سترون و فاقد ارزش خواهند شد. اعتصاباتی که دستخوش کوران حوادث خود به خودی شوند، تا مرحله "سازش" - یعنی زد و بند های کارگران و کارفرمایان علیه مصرف کنندگان - تنزل می کنند. پارلمان تبدیل به فاحشه خانه ای می شود که در آن یک باند از سیاستمداران بورژوائی با "آزادی خلق"، "لیبرالیسم"، "دموکراسی"، جمهوری خواهی، آزاد اندیشی، سوسیالیسم و سایر کالاهای رایج به صورت عمده فروشی و یا خرده فروشی به معامله می پردازند. روزنامه به مشاطه گر مکار و وسیله ای برای فاسد کردن توده ها تبدیل می شود که چاپلوسانه به تمجید مبتذل ترین غرایز توده ها می پردازد و غیره و غیره. سوسیال دموکراسی یک وسیله جهانی مبارزه، وسیله ای که مانند دیوار چین پرولتاریا را از سایر اقشار ماورا و یا مادون جدا کند نمی شناسد. سوسیال دموکراسی در دوران مختلف از وسایل مختلف استفاده می کند و در عین حال استفاده از این وسایل را با معیارهای ایدئولوژیک و تشکیلاتی که دقیقاً تعیین شده اند در رابطه قرار می دهند. (۳*)

IV

تفاوت اشکال مبارزه در انقلاب روسیه با اشکال مبارزه در انقلاب های بورژوازی اروپا در متنوع بودن آن است. کائوتسکی هنگامی که در سال ۱۹۰۲ می گفت انقلاب آینده (شاید به استثنای روسیه) بیش از این که مبارزه خلق علیه دولت باشد، مبارزه ای خواهد بود میان بخشی از اهالی علیه بخش دیگر آن، تا اندازه ای این تفاوت را پیش بینی کرده بود. بدون شک ما در روسیه در مقایسه با انقلاب های بورژوائی اروپای غربی با تنوع وسیع تر این مبارزه مواجه هستیم. در میان اهالی روسیه تعداد دشمنان ما بسیار کم هستند، ولی آن ها همگام با تشدید مبارزه متشکل تر می شوند و مورد پشتیبانی اقشار ارتجاعی بورژوازی قرار می گیرند. بنابر این کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است که در چنین دوره ای، یعنی در دوره ای که اعتصابات سیاسی سراسری می باشند، قیام نمی تواند در شکل کهنه انجام عملیات انفرادی که از لحاظ زمانی کوتاه و از لحاظ مکانی محدودند، صورت گیرد. کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است که قیام به اشکال بالاتر و پیچیده تر یک جنگ داخلی طولانی که سراسر کشور را در بر می گیرد، تبدیل می گردد. چنین جنگی تنها به صورت یک سلسله نبرد های وسیع با فواصل نسبتاً بزرگ و تعداد زیادی زد و خوردهای کوچک که در این فواصل انجام می گیرند، قابل تصور است. اگر چنین باشد، که بدون تردید چنین است، سوسیال دموکراسی باید خود را موظف بداند، تشکیلاتی را ایجاد کند که حتی الامکان به اندازه کافی آمادگی رهبری توده ها را چه در نبردهای عظیم و چه در زد و خوردهای کوچک

دارا باشد. سوسیال دموکراسی باید در دوره ای که مبارزات طبقاتی تا مرحله جنگ داخلی شدت می یابد، خود را موظف بداند که نه تنها در این جنگ شرکت کند، بلکه در آن نقش رهبری را نیز ایفا نماید، سوسیال دموکراسی باید تشکیلات خود را آن چنان تعلیم داده و تدارک ببیند که واقعا بعنوان بخش جنگجو عمل کند و هیچ موقعیتی را برای تضعیف دشمن از دست ندهد.

بدون شک این وظیفه دشواری است و یک باره نمی توان آن را انجام داد. همچنان که تمام خلق در طی جنگ داخلی، در حین مبارزه تربیت می شود و در حین مبارزه می آموزد، تشکیلات ما نیز باید تربیت شده و بر پایه مجموعه تجربیات به آن چنان تشکیلاتی تبدیل شود که بتواند بخوبی از عهده انجام این وظیفه برآید.

ما به هیچ وجه ادعا نمی کنیم که می توانیم به رفقائی که در پراتیک کار قرار دارند، شکلی از مبارزه را که در مغز خود پرورانده ایم، تحمیل کنیم و یا حتی از پشت میز تحریر حکم صادر کنیم که این یا آن شکل جنگ پارتیزانی در پروسه جنگ داخلی روسیه چه نقشی را باید ایفا کند. ما از این فکر دور هستیم که هر ارزیابی مشخص از عملیات چریکی ویژه ای را حاکی از وجود یک گرایش در سوسیال دموکراسی قلمداد کنیم. ولی ما وظیفه خود می دانیم به میزان توانائی خود در به وجود آمدن نظریه تئوریک صحیح در باره اشکال نوین مبارزه که در زندگی مبارزاتی به وجود می آیند، سهیم باشیم. ما خود را موظف می دانیم، بدون هیچ ملاحظه ای علیه پیش داورى ها و شعارهای تو خالی ای که مانع برخورد صحیح کارگران آگاه به این مسئله جدید و مشکل می شوند و آن ها را از تعقیب صحیح راه حل باز می دارند، قاطعانه مبارزه کنیم.

زیرنویس:

۱*- بساگلاوتس، گروه نیمه کادت نیمه منشویک از روشنفکران بورژوازی روسیه بودند (به رهبری س. ن. پروکویچ، ی. د. کوسکوا، و. ی. بگوچارسکی، و. و. پرتوگالوف، و. و. خژنیاکف، و غیره) که در فاصله نخستین فرو کش انقلاب بین ۱۹۰۵-۱۹۰۷ به وجود آمدند. این گروه نام خود را از نشریه هفتگی بساگلاویا (بدون عنوان) گرفته بودند که بین ژانویه تا ماه می ۱۹۰۶ با سردبیری پرو کویو ویچ در سن پترزبورگ منتشر می شد. بعداً دست اندکاران نشریه بساگ لاوتسی، حول نشریه کادت های چپ به نام تاواریشسچ (رفیق) گرد آمدند. نشریه بساگ لاوتسی از حامیان جناح رویونیست سوسیال دموکراسی بین المللی و روسیه بودند و ایده های بورژوا لیبرالی و اپورتونیستی را زیر پوشش بی طرفی رسمی تبلیغ می کردند.

۲*- سوسیال دموکرات ها ی بلشویک اغلب مورد این اتهام قرار می گیرند که دارای یک شیفتگی بیهوده نسبت به عملیات پارتیزانی هستند. بنابر این بی مورد نیست شرایط زیر در باره مجاز شناختن عملیات پارتیزانی که بخشی از بلشویک ها در دفاع از طرح قطعنامه در باره این موضوع (شماره ۲ پارتینه ایزوستیا و گزارش لنین در باره کنگره حزب) قائل شدند را به خاطر بیاوریم: سلب مالکیت خصوصی ممنوع اعلام شد. سلب مالکیت دولتی توصیه نشد و فقط در صورتی مجاز تشخیص داده شد که تحت کنترل حزب قرار گرفته و اموال مصادره شده برای تدارک قیام مصرف شود. عملیات چریکی در شکل ترور علیه نمایندگان رژیم و اعضای "باند سیاه" توصیه شد، منتهی با توجه به شرایط زیر:

۱- به افکار عمومی توجه شود. ۲- شرایط جنبش کارگری در منطقه مربوطه در نظر گرفته شود. ۳- از تلفات بیهوده نیروهای پرولتری جلوگیری شود. تفاوت میان قطعنامه ای که در کنگره مشترک حزب به تصویب رسید و این طرح تنها در این بود که در آن جا سلب مالکیت دولتی غیر مجاز اعلام شد.